

## پیشداوریان و کیانیان

نوشته استاد ابراهیم پورداود

در سیر تاریخ یا کارنامه بسیار بلند و درخشان میهن کهنسال ما دو خاندان داستانی جای دارد که یکی از آنها **خاندان پیشدادی** خوانده شده و دیگری **کیانی**. هیچ نباید بخود رنج بیهوده داده شهریاران این دو خاندان داستانی را تاریخی وانمود کنیم و این چنین ارزش این داستانهای بسیار دلکش خود را بکاهیم. تاریخ نزدیک بسه هزار سال ایران، باندازه‌ای بلند و مایه سرافرازی است که بهیچ روی نیازمند آن نیستیم که داستانهای ارجمند خود را بآن به پیوندیم و بگزاف دم از تاریخ هفت هزارساله بزنیم. باید به یاد داشت، هر یک از مردم کهنسال گیتی را مانند ما ایرانیان داستانی است که بساهم ارجمندتر است از تاریخ آنان، از آنجاست: **داستان شومر (شععار) و بابل و فینیقیه و مصر و هند و چین و یونان و روم**.

کمترسرزمین باستانی است که تاریخش بارویدادهای داستانی آغازنگردد. ناگزیر هر رشته، از این داستانها، از پیشامدهای کوچک سرچشمه گرفته و رفته رفته از پستی به پشت دیگر رسیده، بزرگ گردیده است باید بیاد داشت که این داستانها از روزگارانی است که هنوز مردم جهان از هنر خط بهره ور نبودند. آنچه بآنان در هنگام سالهای زندگی میگذشت و یا آنچه از پدرانشان و نیاکانشان می شنیدند بیاد می سپردند و بسا در گفتگو چیزی بآنها میافزودند یا چیزی از آنها میکاستند. آنچه بود دهان بدهان میگشت. سند کتبی در کار نبوده که در آنها تغییری روی ندهد.

در چنین روز گزایی رویدادهای ساده پس از در نور دیدن سالهای بلند بناچار رنگ و آب دیگر میگرفت و بلایف و گراف از گه بده گانی ، بشوند گانی سپرده میشد . اینست که در داستانهای کهنسال همه مردم جهان به پیشامدهای شکست انگیز بر میخورند . اسامی داستانها را يك قوم و يك سرزمین به روایت مختلف بجای میماند .

همین داستانهای شکست انگیز که از یاکان دیرین به ما رسیده ، ما را بچگونگی نجات و سرشت پیشینیان ما رهنمون است و بحوبی در مییابیم که در روز گاران پیش در همین سرزمین فراخناک ایران ، از رود آموبه گرفته تا رود سند مردهش در پایه کوههای سر بر کشیده و پیرامون کوهبرهای گسترده ، چگونه میانید میشدند . آری این داستانها از راه این آب و خاک است و دست پرورده مردمی است که در همین خاک پرورش یافتند . گذشته از داستان ، دین يك قوم هم پیوستگی با خاکش دارد . مگر جنگ و نبرد همین خوبی و بدی که یکی از شاهکارهای آئین يك نیاکان ماست از خود نهاد کشورهای ایران زمین برخاست . از همین کشوری که دودل کوهساران برهنه و تقهیده اش و در میان زیگزاران - سوزان و کشته اش ، بچشم ازهای خوش و خرم و شاداب بر میخوریم که این يك نمودار بخشایش آیزدی و آن دیگر گویای خشم اهریمنی است . بسیاری از مسائل دیگر دینی مردیست ، بانهاد خاک ماسارش دارد . بدرستی میتوان گفت داستانهای دلکش ما ، فرزند خاک ماست و پرورش یافته آغوش مادر همین ماست و نمودار سرشت نیاکان ماست و راستترین گواه بدو خوب پدران ماست . اگر بد بودند یا خوب ، اگر نیکدل و تنگدست بودند ، یا راد مرد و غمشاده دست ، اگر پهلوان و دلیر بودند ، یا ترسو و بزدل ، اگر بزرگمنش و آزاده بودند و یا گدامنش و دریوش همه این زشت و زیباها ، از همین داستانها هویدا است و بهتر و روشنتر و بیطرفتر از تاریخ واقعی ایران و مردم این کشور است .

بخش بزرگ تاریخ ایران از خاندان ماد و هخامنشی بدستیزی هرودوت که همزمان هخامیادها و اردشیر بود ، به ما رسیده از همان کسی که سه یا چهار سال پیش از لشکر کشی خشایارشا در سال ۴۸۰ پیش از میلاد مسیح چشم به جهان گشود در آن روز گازی که آتشی کبرئ ایران در دل هخامنشی یونانی نژاد زبانه میکشید هرودوت تاریخ خود را در چنین روز گازی نوشت و برای ما بیادگار گذاشت .

بیشك داستانهای مایاد گازی است از پدران ما که آرزو داشتند در زند گانی . شان آن چنانکه می اندیشند باشند . دلخواهشان این بود که پهلوان باشند ، رادمرد باشند ، بزرگوار باشند ، همواره در پیکارها پیروز شوند و کامیاب باشند ، تن پرور نباشند ، زبردست و فرومایه نباشند ، چاپلوس و گدامنش و از زندگی بیزار نباشند ، آویزشی بخانه وزندگی و زن و فرزند داشته باشند . از اسبهای شیهه زنده و گردونه خروشنده بهره ور باشند ، حتی زرین خود و سیمین زره باشند .

آری نزد من پیکارهای داستانی گویخسرو و افراسیاب تورانی ، در هزاران سال پیش از این مردانه تر است تا لشکر کشیهای محمود سبکتگین ، در سده چهارم هجری از همین سرزمین ایران ، به هندوستان و غارت کردن سوهنات .

شك نیست که پیشدادیان و کیانیان داستانی هستند و هیچگاه نزد ما بگواهی کمترین اثر کتبی ما . جز داستانی چیز دیگری بشمار نیامده اند . در اوستا که کمترین اثر کتبی ایرانیان است . داستانهای ایران چه آن بخشی که پیشدادی گوئیم و چه آن بخشی که کیانی خوانیم ، یاد گردیده است . شهریاران این دو خاندان در اوستا مانند پیه هموران بنی اسرائیل در تورات یاد گردیده اند به ما هم فقط بیاد کردن نامهای آنان رسیده شده ، چه این داستانها چنان نزد ایرانیان شناخته شده بود که نیازمند شرح و تفصیل نبود . آنچه آنکه امروزه از شعر حافظ در آنجائی که میگوید :

شاه تورکان سخن مدعیان میشوند شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد

بسی درنگ در می‌یابیم که از شاه ترك، همان افراسیاب تورانی و کشته شدن سیاوش و خونخواهی پسرش کیخسرو اراده شده است. در زبان اوستائی هم این داستانها را ایرانیان آن روز گاران بخوبی بیاد داشته و بیک اشاره بمقصود گوینده پی میبردند. گذشته از آنکه در اوستائی که امروزه در دست در بسیاری از جاهای آن اوستائیانای پیشدادیان و کیانیان یاد شده در یکی از مسکهای از دست رفته هم از آنها یاد شده بود. این مسک کتاب دوازدهم بوده و چپتر دات مسک خوانده میشده که از پیشدادیان چون هوشنگ پیشدادی و تهمورث و جمشید و از شهریاران کیانی سخن میرفت از بخت بد این مسک بسیار گرانها و سوختند در اثر تاخت و تاز تازی از دست رفت و از کتاب پهلوی دینکرد که از سده سوم هجری است میدانیم که در این مسک از دست رفته که ما بیش از پیشدادیان و کیانیان سخن میرفت.

**هوشنگ** که در اوستا هوشنگه Haoshyangha خوانده شده در اوستا هیشه با عنوان پیشدادی آمده است. آنچه تا آنکه در آبان یشت پاره ۲۱ و رام یشت پاره ۷ و اورت یشت پاره ۲۴ و جز اینها در زامیادیشت پاره ۲۶ آمده. فر کیانی نیرومندان و آفریده رامیستائیم که دیر گاهی از آن هوشنگ پیشدادی بود. آنچه تا آنکه او بوقت کشور پادشاهی کرد. بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کویبهای ستمکار و گریبانها (دست یافت) سه پک از دیوهای مازندران و دروغپرستان ورن (دیلم - گبلان) را بر انداخت. در اینجا باید بیاد سپرد که میگوید فر کیانی یعنی فرشاهی چندی از آن هوشنگ پیشدادی بود. شش هفت بار در اوستا بنام هوشنگ بر میخوریم که با عنوان پیشدادی آمده. بیکبار هم در اوستائی که امروزه در زیر دست داریم به واژه پیشدادی بر میخوریم بدون آنکه شاه و شهر باری با آن آمده باشد. آنچه تا آنکه در فرگرد بیستم و نهمین پاره ۱-۲ اینچنین: «پرسیده زرتشت از اهورامزدا ای اهورامزدا مینوی پاک ای دادار جهان خاکی این پاک کیست نخستین کسی که در میان پرهیز کاران و ارجمندان و کامکاران و رایومندان و دلیران پیشدادی که بیماری

را بازداشت و مرگ را بازداشت و آسیم نیزه پیران (پرتاب شده) را بازداشت آتش تب را از تن مردم بازداشت.

آنگاه گفت اهورامزدا ای زرتشت سستمان. ثروت نخستین کسی است که در میان پرهیز کاران و ارجمندان و کامکاران و رایومندان و دلیران پیشدادی بیماری را بازداشت و مرگ را بازداشت و (آسیم) نیزه پیران را بازداشت و آتش تب را از تن مردم بازداشت.

در گزارش پهلوی اوستا که در روزگار ساسانیان نوشته شده و بزبان پهلوی است درباره پیشداد آمده. «پیشداد چگون هوشنگه» در اینجا در خور یاد آوری است که ثروت Thruta بجای اسکلهپیوس Asklepios یونانیان رب النوع پزشکی خوانده شده است.

در هر جایی از اوستا که بنام هوشنگ بر میخوریم با صفت پیشدادی آمده جز در فروردین یشت پاره ۱۳۷ که بدون صفت پیشدادی آمده و با صفت دلیر آورده شده و فرور او در ردیف سران و بزرگان دیگر ستوده شده است.

پیشداد در اوستا بردات آمده هر کب است از پر که بمعنی مقدم و پیش است. بردات که بمعنی داد و قانون است معمولاً یعنی کسی که در پیش قانون گزار دادگری کرد یا نخستین قانونگذار. حمزه اسفغانی نیز این صفت را در تاریخ خود درست معنی کرده مینویسد پیشداد اول حاکم باشد چه او شنبج اول حاکم بشمار است.

همانند بردات در اوستا به صفت پغوا پر یونگوش بر میخوریم که همیشه با کلمه نیا نزیشت Nabēnazdishta آمده است. پغوا پر یونگوش که بمعنی نخستین آموزگاران کیش گرفته شده یاد آور بردات میباشد که بمعنی نخستین قانونگذار است. بردات با پیشداد کسی نیست که خاندانی بدو باز خوانده شود آنچه تا آنکه خاندان پادشاهی هخامنشیان به هخامنشی و اشکانیان به اشکان (اشک) و ساسانیان به ساسان باز خوانده میشود.

همچنین کسی که آن را یاد خواهیم کرد نام کسی نبوده که خاندانی چون

گیانیان بدو باز خوانده شود. هر چند که در فروردین پشت در فهرست بلند نامهای پاکان و پارسایان فرورهر سدن ستوده شده که کوی یا گمی نامیده شده اند.

آنچنان که میدانیم در داستان ماهوشنگ و تهمورث و فریدون و منوچهر و زو و (گرشاسب) از خاندان پیشدادیان دانسته شده اند.

هوشنگ در اوستا و در هر جای دیگر که از او یاد شده چون تاریخ طبری بلعمی و تاریخ حمزه و مسعودی و یعقوبی و بیرونی و دیگران نخستین پادشاه داستانی است و کیومرث که در اوستا گیمه مرتن خوانده شده در همه جا نخستین بشر دانسته شده فقط در شاهنامه است که او سر سلسله پادشاهان پیشدادی دانسته شده است گیمه مرتن لفظاً یعنی جاندار در گذشته‌ی

گیمه مرتن در اوستا نخستین آدمیزاد یا بشر یاد گردید. آنچنانکه «سوشیانت» که موعود همزیسنا باشد آخرین بشر است و پس از او رستاخیز خواهد بود. در شاهنامه آمده:

پژوهنده نامه باستان      که از پهلوانی زند داستان  
چنین گفت کابین تخت و کلاه      کیومرث آورد، گو بود شاه

هنگام پادشاهی وی سی سال دانسته شده است. از شاهنامه که بگذریم در همه نوشته‌های دیگر کیومرث نخستین بشر است حمزه اصفهانی او را ملك الطین خوانده و در بلعمی و بیرونی او گرشاه خوانده شده و بلعمی گوید: گر کوه است و پادشاه کوه خوانند؛ در اوستا gairi بمعنی کوه است. درباره این نخستین بشر در بندهش چنین آمده: کیومرث نخستین آفریده اهورامزداست او سی سال، تنها در کوهساران پسر برد. از صلب او نطفه‌ای بزمین فرو چکید و از تابش خورشید پاك گردیده پس از چندی بشکل دوساقه ریواس بهم پیچیده در مهر ماه و مهر روز (هنگام جشن مهرگان) از زمین بروید پس از آن از شکل نباتی بصورت دوانسان تبدیل یافتند (در داستان اسکندریا و هم آدمیزاد اصل نباتی دارد، بر خلاف نزد سامی نژادان که

آدمیزاد اصل خاک‌کی دارد).

از این داستان دانسته میشود که چرا کیومرث گرشاه و بیست دیگر شاه خوانده شد و بمناسبت اصل خاک‌کی آدم و حوا شاه نوشته شده و از خاک پنداشته شده است. در میان پادشاهانی که از خاندان پیشدادیان دانسته شده از همه آنان نامورتر جمشید است که از او هم مانند جانشینانش آنچنان سخن نرفته که بتوان او را يك شخص تاریخی دانست. او نزد مآشریاری است. اما نزد برادران آریایی ما هندوان، پروردگاری است.

او که در اوستا یم Yima خوانده شد و با صفت خشمت آمده یعنی روشن و درخشان و در فارسی جمشید گوئیم: درودا Yama یم خوانده شده است و پادشاه دیار مرگ دانسته شده و در سرودهای سوگواری از او بخشایش و آمرزش درخواست کنند. از او در اوستا بیش از پیشدادیان دیگر یاد گردیده.

یکبار در خود سرودهای گاتها گفته شده که از اوست مردم گوشت خوردن آموختند. آنچنان که میدانیم در داستانهای ما اختراع بسیاری چیزها بدو باز خوانده شده: اوست که آهن نرم کرده، ابزارهای جنگ چون خود وزره و جوشن ساخت. اوست که از گل و خشت سرای و کاخ و گرما به ساختن آموخته. اوست که سیم و زر از خار، و گوهر از دریا بر آورد. اوست که از گیاهان بویهای خوش بیرون آورد و رنگهای گوناگون هویدا ساخت. اوست که از برای هر درد درمان جست. اوست که کشتی بآب انداخته از کشوری بکشور دیگر شتافت. اوست که مردمان را بچهار گروه چون پیشوایان و لشگریان و کشاورزان و دستورزان، بخش کرد. بنیاد جشن نوروز هم از او دانسته شده است.

در اوستا و در شاهنامه گفته شده که در هنگام پادشاهی جمشید خوردنی و نوشیدنی تپاه نمیشد. جانوران و مردمان بی گزند میزیستند. آبها و گیاهها خشک نمیگردیدند. در هنگام پادشاهی وی نه سر ما بود و نه گرما، نه پیری بود و نه مرگ و

نهر شك دیو آفریده ، پدروپسر هر دودر زمان وی چون جوان پانزده ساله مینموندند . باز دوست دیگر ایرانیان در باره جمشید در اوستا بجای مانده در فرگرد دوم و نندیده‌ها گفته شده که **اهورامزدا** از جمشید پرسویو نگهبان خواست که پینه پردین اهورائی باشد . چون او خود را در خور پینه پیمیری ندید ، اهورامزدا بدوشهر بازی روی زمین داد و در هنگام شهر بازی اوستا که آفریدگان بالیدن گرفتند - زمین از برای آفریدگان پاک مزدا تنگ گردید و او بانیروی ایزدی که بدوشهرده شده بود سه بار زمین را فراختر از آنچه بود ساخت .

سنت دیگر ایرانیان که باز در همان فرگرد دوم و نندیداد بجای مانده است اینست که اهورامزدا او را از طوفان آینده که مهر کوشا باشد آگاه ساخت و بدو گفت که باغی به نام **Vara** بساز که هر چهار سوی آن بدرزای یک میدان است با اسپریس باشد و در آنجا آنچه نیک و نخر است از آدهی و جانور و گیاه گرد آور ، پس از سیری شدن طوفان از آنجا بدر آئی و زمین را دیگر بازه آبادان کن .

طوفان مهر کوشا نزد ایرانیان بخوبی یاد آور طوفان نوح و کشتی اوست که در تورات از آن یاد گردیده است . دانشمند آمریکائی **Whitney** در باره این باغ فراخ جمشید نوشته ، که این باغ با آنهمه لوازم زندگی که در آنجا فراهم شده بسیار منطقی تر است تا کشتی کوچک نوح از برای جمعیت انبوه

باز بگفتند **اوستا و شاهنامه** و نوشته‌های دیگر ما ، جمشید پس از هزار سال فرمانروائی و کامیابی مغرور شده لب بدروغ گشود و خود را خدا خواند .

(چو این گفته شد فریزدان از اوی گسست و جین شد پراز گفتگوی) جمشید پس از باختن فره ایزدی که شماره پشت و پناه او بود از **دهاک** شکست خورده ، کشته شد . پس از کشته شدن جمشید پادشاه نامورد استانی ، داستان بسیار آموزنده **ضحاک** آغاز میشود . پس از سپری شدن روزگار هزار ساله جمشید ، **اژدهاک** که امروزه **ضحاک** خوانیم او هزار سال بدستم پادشاهی راند پسر کار آمد این بیهاد گر بیگانه که در

اوستا چندین بار **اژدهاک** و بسا هم تنها **اژدی** آمده است خونخواری است دیوسرشت و آفریده اهریمن . او در شاهنامه **تازی** خوانده شده است و در نوشته‌های دیگر همیری **دیهنی** و **بابلنی** دانسته شده بهر حال کسی است از نژاد سامی . درست است که جزء نخست نام او که **اژدی** باشد ایرانی است و بمعنی مبار است اما **دهاک** **Dahāka** در زبانهای آریایی چون **اوستا و پارسی باستان** و **سانسکریت** معنی ندارد و این خود میرساند که این ستمکار بیگانه است . هر چند که **همزه اصفهانی** آنرا بمعنی عشر آفات پنداشته است . او را در نوشته‌های متأخر بیوراسب خوانده اند که بمعنی دارنده ده هزار اسب است . فردوسی گوید :

همان بیوراسبش همی خواندند چنین نام بر پهلوی راندند

داستان **ضحاک ماردوش** که سامی نژاد دانسته شده بخوبی یاد آور پادشاهان خونخوار **بابل و آشور** است که قرن‌ها ایران دچار آزار و تاخت و تاز آنان بود . **هرودت** (I,95) گوید : **آشوریها** در هنگام ۵۲۰ سال فرمانروای آسیای علیا بودند . نخستین قومی که از آنان سر پیچید **مادها** (ایرانیان) بودند که خود را از یوغ ستم آنان برهانیدند . اقوام دیگر یکی پس از دیگری از بند بندگی آنان رهائی یسافتند ، آنچه آنکه در تاریخ ایران میخوانیم بسایبش از پانصد و بیست سال ایران دچار کشتار و غارت جباران **بابل** و **آشوری** بود تا اینکه او **وخشتر** **Uvaxshatra** کشور گشای نامور مادی در سال ۶۱۲ پیش از میلاد مسیح دولت **آشور** را از میان برداشت و پایتخت باشکوه **نینوا** را با **خاک یکسان** کرد . از آن روز است که ایران رستگار و آزاد گردید . اگر بگوئیم ایرانیان دوران ستم همسایگان غربی خود را با وجود **اژدی دهاک** مجسم کرده اند اینخطا نرفته ایم . آنچنان که میدانیم **فریدون** آن نابکار را در کوه **دماوند** زندان افکند و او در هنگام ظهور **سوشیانت** زنجیر گسیخته از زندان آن کوه آتشفشان سر بر می آورد ، اما **اهورامزدا** روانخواهد داشت که آن نابکار دیگر باره ایران را **بخاک** و خون کشد ، پیکر بخواب رفته **سروشاسب** فرمان

خدایی از دشت پیشیانسیه از سرزمین سیستان برخیزد و او را بکشد و ایران را از گزند این دجال برکنار دارد. آری بعقیده نیاکان پارسی ما آنگاه که سوشیانت یاموعود برای آبادی ایران ظهور کند دجال هم که در بابلی دجالو (پیک گمراه کننده) خوانده شده چون پیک اهریمنی بستیزه برخیزد و از مغاک دماوند سر بر آورد.

باز در داستان پیشدادیان، برخاستن فریدون و برافراشتن درفش کاوه، شایان توجه است و بخوبی نمودار غرور دیرین ملی ماست.

آفریدون یا فریدون کسی که اُدَهاک را بر انداخت در اوستا ثروتون Thraëtaon خوانده شده و نام پدرش آتویه Athwya و در فارسی آتیمین است و بغلط آتیمین خوانیم، همین نام در سانسکریت آتیمیا Aptya آمده است.

آفریدون هم در ودا Veda نام برادران آریایی ما هندوان، نام و نشانی دارد که در اینجا برای اینکه سخن دراز نگردد از یاد کردن آن خودداری میشود.

درفش فرخنده کاوه همان درفش شورانگیز چرمین کاوه آهنگر در اوستا Gaushdrafsha یاد گردیده است و در گزارش پهلوی اوستا کاوه درفش شده. مراد همان درفش چرمین است. آغاز داستانی این علم معروف است و در شاهنامه درباره آن آمده: «فرو هشت ازو زرد و سرخ و بنفش همی خواندش کاویانی درفش». هر چند که این درفش آغاز داستانی دارد اما در تاریخ ایران بسا آن بر میخوریم. آخرین جلوه این درفش چرمین که بگوهرهای گرانبها در نشانده بود در قادیسیه است که آن را بر پشت فیل سفید کوه پیکر برافراشته بودند. چون این علم جنبه تقدسی داشته آنرا فقط در روزهای سخت بیرون میآوردند. این درفش در جنگ قادیسیه پس از کشته شدن سردار ایران رستم پسر فرخ هرمز دست سعدوقاص افتاد و آنرا بمدینه نزد عمر فرستاد خلیفه فرمود آن گوهرها را از درفش بر گرفتند و آن پوست را سوختند.

دریغا نه یار و نه کشور بماند  
نه پیل و نه آن کاویانی درفش  
نه گنج و زر و خود واسیر بماند  
نه اسب و نه شاه زین کفش

پیشدادیان دیرگاهی است که درست ما ایرانیان یکی از خاندانهای شهر یاری ایران بشمار رفتند بجاست ماهم سنت دیرین نیاکان خود را نگاه داریم. اما شهر یاران این دودمان داستانی را با پادشاهان تاریخی خود چون مادها و هخامنشیان در نیامیزیم. این داستانهای ساده و بی آرایش را با گرد و غبار چاپلوسی و لاف و گزاف و دروغ که رسم تاریخ نویسی است بیالانیم.

صرف باجی درین داستانهای پر ارزش خیانتی است با بدوخته پیشینیان و خاموش کردن شعاع افروزان ادبیات فارسی است و فرو نشانیدن اثری است که از این داستانهای شورانگیز برانگیخته میشود.

بامه شاهان عجم پیش خدوا	یکسره بر خود بتأمل بخوان
کوت فریدون و کجا کیقباد	کوت خجسته علم کاویان
سام نریمان کوو رستم کجاست	پیشرو لشکر سازندران
	«ناصر خسرو»



شهر یاران خاندانی که گیانی خوانده شده اند اینانند کیقباد - کیکاوس - کیخسرو - کی لهراسب - کی گشتاسب - برهمن - اسفندیار - همای - داراب - داراب پسر داراب - گئی که بمعنی شاه است در زبان اوستائی کوی Kavi آمده. گروهی از این شهر یاران که آنها را از خاندان گیانی دانیم با همین عنوان چنین یاد کرده اند.

کوی کوات، کوی اپیوه، کوی اوسدن، کوی ارشن، کوی پسینه، کوی بیارشن کوی سیاورشن، کوی هئوسروه (فروردین رشت پاره ۳۲ و در پاره های ۷۱ و ۷۴ زامیاد از همین کویها یاد گردیده است). کوی نزد برهمنان بمعنی امیر و سرور و شهریار نیامده بلکه عنوانی است که بستایندگان و سرودگویان پروردگاران داده شده یا عبارت دیگر کوی در آئین برهمنی یک گونه شمن است.



در گاتها چندین بار واژه کوی Kavi بکار رفته، گاهی از آن شهر یاری، دشمن  
مزدیسنا اراده شده و گاهی عنوانی است که از برای گشتاسب، دوست و پشتیبان  
مزدیسنا بکار رفته است. کوی که در فارسی کی شده یعنی شاه و بیهین معنی از برای  
شهریار دوست و دشمن آورده شده است.

در شاهنامه هم کی بمعنی شاه بسیار بکار رفته در سخن از ضحاک گوید .  
کی ازدهافش پیامد چو باد      بایران زمین تاج بر سر نهاد  
درباره فریدون که از پیشدادیان بشمار است، در سخن از دیدن وی درفش چرمین  
کاوه را که بر نیزه افراشته گوید .

چو آن پوست بر نیزه برید کی      بنیکی یکی اختر افکنیدی  
همچنین چندین بار از برای پادشاهان ساسانی آورده شده، در سخن از قباد پیروز  
گوید :

دو اسبه فرستاده آمد بری      چو باد خزانی بفرمان کی  
در سخن از دختر زیبای شاه روم که همه شاهزادگان خواستارش بودند، اسدی  
در گرشاسب نامه گوید:

بسی خواستندش کیان زادگان      زهر کشور آمد فرستادگان

باز اسدی در لغت نامه اش آورده بزرگترین ملکان را کی خوانند و این از  
کیوان گرفتند سوی بلندی، دقیقی گفت .

کی کردار بر اورنگ بزرگی بنشین      می گردان که جهان یاوه گردانستا

اسدی معنی کی را درست نوشته اما آن را از کیوان (زحل) دانسته و درست نیست  
زیرا کیوان از واژه های بابلی است .